

زانا زنجیری بزرگی و عالی است!

Zama is great!



✍ Michael Oguttu

👤 Vusi Malindi

📖 Marzieh Mohammadian Haghighi

🗣 Persian / English

📖 Level 2

Storybooks Canada

storybookscanada.ca

است زانا زنجیری بزرگی و عالی / Zama is great!

Written by: Michael Oguttu

Illustrated by: Vusi Malindi

Translated by: (fa) Marzieh Mohammadian

Haghighi

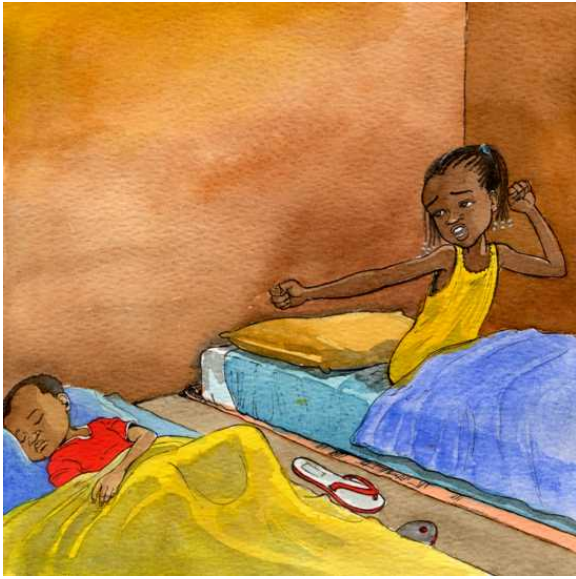
This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution 3.0 International License.](https://creativecommons.org/licenses/by/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



بَرادِرِ كوچِكَم تا دیر وَقت میخوابد. مَن زود بیدار می شوم چون
مَن بزرگ و عالی هستم!

...

My little brother sleeps very late. I wake early,
because I am great!

I am the one who lets in the sun.

...

جوریتیر به داجل بیتد.
من همن کس هستم که با باز کردن پنجره اجازه میدهم که نور

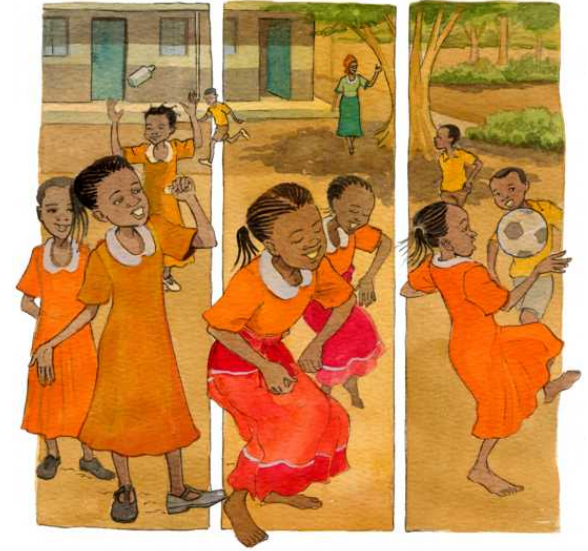




مادر می گوید: "تو بـِستاره ی صُبحِ مَن هستی"

...

"You're my morning star," says Ma.



مَن تَمَامِ این کارهایِ خوب را هَر روز انجام می دهم. ولی کاری که بیشتر از همه به آن عَلاقه دارم، بازی کردن و بازی است.

...

I do all these good things every day. But the thing I like most, is to play and play!

In class I do my best in every way.

...

من کلاس من تمام تلاشم را در همه ی زمینه ها می کنم.

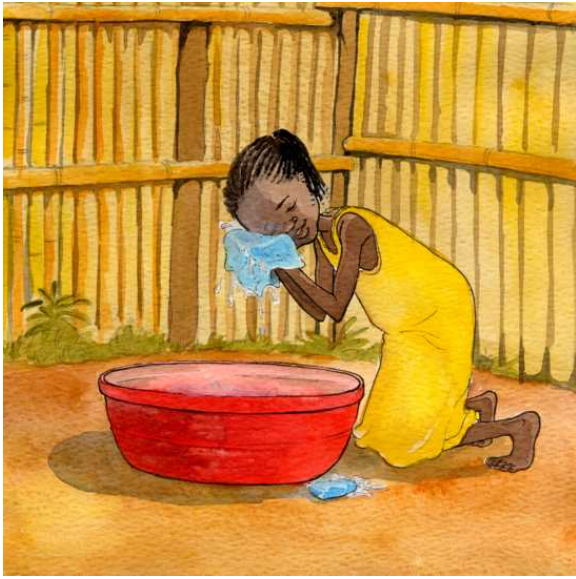


I wash myself, I don't need any help.

...

من خودم را به تنهایی می شویزم، من به کمک هیچکس نیازی ندارم.

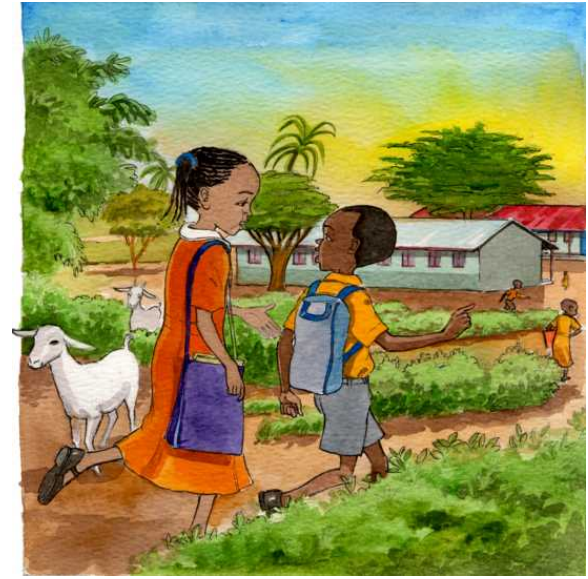




مَن می توانم با آبِ سرد و صابونِ آبی بَدبو کِنار بیایم.

...

I can cope with cold water and blue smelly soap.



وَ مُطْمَئِنِ مِی شَوَم کِه بَرادَرِ کُوجَکَم تَمَامِ اَخْبَارِ مَرَبُوطِ بِه مَدْرِیسه

را می داند.

...

And I make sure little brother knows all the school news.

I can close my buttons and buckle my shoes.

...

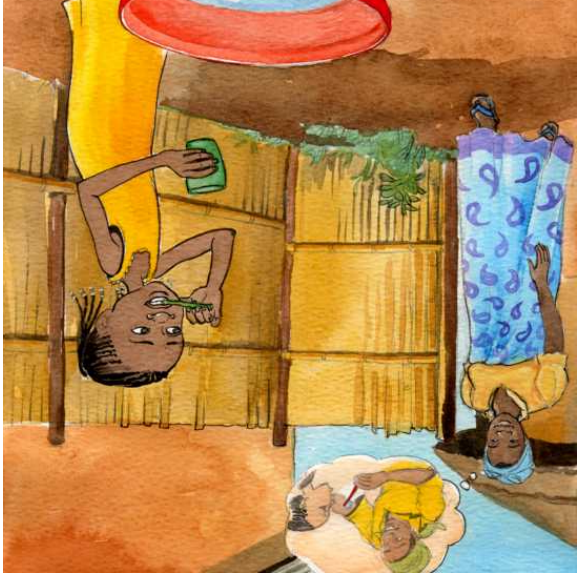
میں میٹوائےم ڈکھہ ہاتھ کھسکے ہاتھم نا بٹندم۔

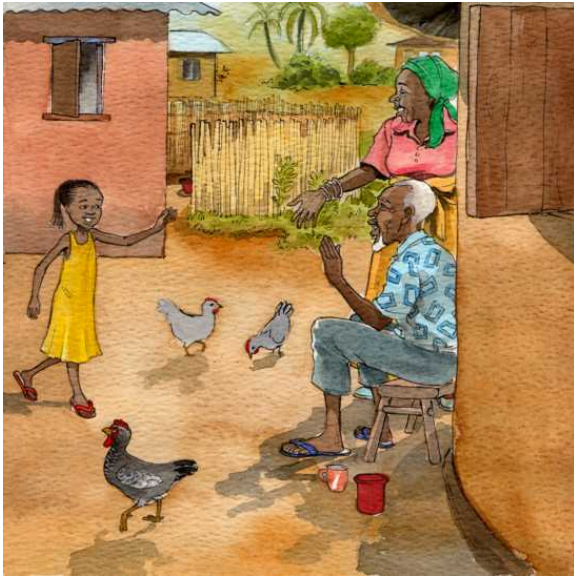


Ma reminds, "Don't forget teeth." I reply, "Never, not me!"

...

ماترم بہ من یادآوردی می گئی، "سواک زدن را فراموشی نگن. من. بہ ماترم می گویم،" من! ہرگز!"





بَعْدَ أَزْ شُسْتَنِ، مَن بَه پَدْرُبُزْرُگِ وِ اَنْتِی سَلامِ مِی کُنَمِ وَ دَاشْتَنِ
رُوزِ خُوبِ رَا بَرایِشانِ آرزوِ مِی کُنَمِ.

...

After washing, I greet Grandpa and Auntie, and wish them a good day.



“بَعْدَ خُودَمِ بَه تَنهائِی لِباسِ هَایَمِ رَا مِی پُوشَمِ، وَ مِی گویمِ،” مَن
بُزْرُگِ شُدَمِ مَمانِ.”

...

Then I dress myself, “I’m big now Ma,” I say.